

انقلاب ۵۷ اینگونه مصادره شد

ارتباط های انگلیسی

روحانیون در ایران

آنچه مصباح یزدی و احمدی نژاد

می گویند حرف تازه ایست؟

بازی شیطانی- ترجمه فرونده فرزاد

طنز روزگار چنین بود، که ناصر و مصدق هر دو در آغاز خیز بسوی قدرت از اندک پشتیبانی آمریکا برخوردار شوند. اما الزامات جنگ سرد سیاست ایالات متحده ی آمریکا را علیه هر دو پیش برد. در آغاز، ایالات متحده با اطمینانی لרزان از ناسیونالیست های ایرانی به رهبری مصدق حمایت کرد، و این بر پایه ی آن سیاست آغازین واشنگتن بود که ناسیونالیست های لیبرال جهان سومی می توانند کشور هایشان را مدرنیزه سازند و همزمان در اردوگاه غرب بمانند. اما دولت آیزنهاور خریدار چنین سیاستی نبود و بر این بود که شما، با ما یا برمائید. با ما بودن بدین معنا بود که رهبران کشورهای جهان سوم باید در پیمان های نظامی پیوسته به آمریکا اجازه ی برپایی پایگاه های نظامی می دادند، و با واگذاری امتیاز های اقتصادی، سیاست های اقتصادی بازار آزاد را در کشور هایشان پیاده می کردند. شاید در شرایط جهانی کمتر قطبی، مصدق، چونان ناصر، می توانست به مصالحه و سازشی دراز مدت با واشنگتن دست یابد، اما جنگ سرد حکم خویش می راند.

همچنانکه در مصر، اخوان المسلمین را علیه ناصر بسیج کردند، در ایران نیز، نیروهای اسلامی به شیوه ی بدسگالانه علیه مصدق بکار گرفته شدند. بخشی از اسلامگرایان دست راستی تحت رهبری روحانیون، که شاه را در سال ۱۳۵۷ سرنگون ساختند، در ۱۳۳۲ از سازمان سیا برای حمایت از شاه پول گرفتند.

مصدق، حقوقدان دانش آموخته ی پاریس و سویس، شخصیت پیچیده ی داشت. او تا پیش از سال ۱۳۳۲ چندین دهه در متن سیاست ایران بود. وی در سال ۱۹۱۵، در دوره ی قاجار، نماینده ی پارلمان، و در ۱۹۲۴ وزیر امور خارجه ی ایران بود. پیوندهای خانوادگی مصدق با شاهان قاجار او را در تقابل با رضا پهلوی و پسرش می نمایاند. اما این، تنها یک پندار بود. مصدق در سال ۱۹۴۴ (۱۳۲۳ شمسی) بار دیگر به نمایندگی پارلمان برگزیده شد، و اینبار بعنوان مدافع سرسخت و پرشور ملی کردن صنعت نفت ایران، که آن هنگام در چنگ کمپانی بریتانیایی بریتیش پترولیوم بود. مصدق رئیس کمیسیون نفت در پارلمان شد و یک جنبش سیاسی ائتلافی به نام "جبهه ی ملی ایران" پدید آورد. پس از ترور ژنرال "علی رزم آرا" در ۱۳۲۹ شاه دریافت که ناچار به پذیرش نخست وزیری مصدق است. اما مصدق ملی کردن کمپانی نفتی ایران و انگلیس را به تصویب قانونی رساند. این رویداد، ضربه ی فاجعه آمیز برای انگلیس بود؛ کمپانی نفتی ایران و انگلیس، که آن هنگام بدین نام خوانده می شد و بعد ها بریتیش پترولیوم نام گرفت، از طرح های امپریالیستی بریتانیا بود که از میانه ی جنگ اول جهانی بدان آغازیید، و نیز پروژه ی ویژه ی وینستون چرچیل بود، که نفت ایران را منبع سوخت ناوگان دریایی بریتانیا در سطح جهان می دانست. مصدق در پی ملی کردن صنعت نفت، بی درنگ چهره ی نفرت انگیز در لندن شد، و بسختی با شاه که انگیزش های ناسیونالیستی اش تابع تمایلات او برای نگهداری تاج و تخت و روابط خویش با لندن و واشنگتن بود، رودرو گردید. در آغاز، بسیاری از روحانیون سیاسی ایران در جبهه ی ملی شرکت جستند اما بزودی جبهه ی ملی را ترک گفته، به کارزار تحت حمایت سیا علیه مصدق پیوستند، که سرانجام به کودتای نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انجامید. شاه که از کشور گریخته

بود، بار دیگر بر تخت طاووس نشانده شد و ملی کردن صنعت نفت لغو گردید. در این گذر، ایالات متحده نیز خود را در نفت ایران شریک کرد: ۴۰ درصد از سهم نفت در کنسرسیوم جدید به ۵ کمپانی بزرگ آمریکایی داده شد و سهم بریتیش پترولیوم نیز کاهش یافت. رویدادهای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، که با همدستی مشترک سیا و MI6 اجرا شد، بارها بازگو شده است. اما آنچه بندرت سخنی از آن به میان آمده، واقعیت همکاری نزدیک **روحانیون** و علمای ایران با سازمانهای جاسوسی انگلستان و آمریکا برای سرنگونی مصدق است. بحران آفرینی اوباش خیابانی به پشتوانه ی پولهای سیا، با سازماندهی غوغاگران وابسته به علماء و روحانیون خواستار براندازی نخست وزیر و بازگشت شاه، نقش آفرین کودتا شد. آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی، روحانی برجسته و نماینده ی شاخص اخوان المسلمین در ایران شخصیت محوری این حرکت بود.

بگفته ی بسیاری از شخصیت های رژیم پیشین ایران، [آیت الله] خمینی آن هنگام، از روحانیون میانه سال و گمنامی بود که در تظاهرات ضد مصدقی سازمان یافته از سوی سیا شرکت نکرد. [۲۷] ۲۵ سال پس از کودتای ۱۳۳۲، [آیت الله] خمینی، در سال ۱۳۵۷، با رهبری مذهبی انبوه مردم، شاه را بزیر کشید و جمهوری اسلامی ایران را پدید آورد. آیت ابوالقاسم کاشانی (۱۹۶۲-۱۸۸۲) ذاتا روحانی سیاسی بود و فعالیت سیاسی خویش را از دهه ی ۱۹۲۰ و از نمایندگی در پارلمان ایران آغاز کرد. در ایران روحانیت به اینکه از هیچ کاری برای حفظ پایگاه خویش فرو نمی گذارد، شهره بود و از همین رو در دهه ی ۱۳۰۰، روحانیون پر نفوذ با هیاهوی بسیار، مانع از برپایی جمهوری در ایران شدند. رضا پهلوی، دیکتاتور نظامی که در اوایل دهه ی ۱۳۰۰ قدرت را در ایران بدست گرفت، ستاینده ی کمال آتاتورک، رهبر سکولار جمهوری ترکیه، و خواهان پیاده کردن الگوی جمهوری ترکیه در ایران بود. اما روحانیون، از جمله کاشانی، از اینکه یک جمهوری سکولار قدرت و نفوذشان را محو سازد در هراس بودند. اینچنین، آنان خواهان ماندگاری پادشاهی بودند. اشرف پهلوی، خواهر دوقلوی شاه، در خاطراتش پیرامون مقابله ی روحانیون با جمهوری خواهی [پدرش] می نویسد: "پدرم به برپایی جمهوری بی از نوع ترکیه مایل بود. او این نظر خویش را با روحانیون برجسته ی شیعه در میان گذاشت. اما در دیداری در شهر مقدس قم، روحانیون- هواداران ثابت قدم فنودالیسم- به پدرم گفتند که آنها در **مقابل** هر نقشه یی برای ایجاد **جمهوری** خواهند ایستاد." [۲۸] رضا [پهلوی] که آمادگی مقابله با نفوذ پر قدرت مذهبی روحانیون را نداشت، ایده های خویش را ترک گفت و خود را شاه خواند. کاشانی جوان یکی از عاملان و حامیان شاه [رضا پهلوی] بود.

در خلال بیست سال آینده، دشمنان کاشانی دو گروه بودند: کمونیست ها و شاه. همچون همه ی اسلام گرایان، علماء ایران نیز از کمونیست ها و نماینده ی آنها، حزب توده ایران متنفر بودند، و از قدرت مذهبی خویش ضد چپ ها استفاده می کردند. اما آخوند ها، تهدید اصلی برای قدرت خویش را از سوی شاه می دانستند، که آنها را بعنوان عتیقه های مقدس با ذهنیت قرون وسطایی که در برابر کوششهای او برای مدرنیزه کردن کشور می ایستند، خوار می شمرد. شاه در سالهای دهه ی ۱۳۱۰ با الگو برداری از مدل جمهوری آتاتورک، بسختی با روحانیون رویاروی شد. او دادگاه های شرعی را تحت کنترل دولتی سامان داد و برخی اوقاف مذهبی روحانیون را ملی کرد. اینگونه، با برچیدن منبع مهم درآمد روحانیت از قدرت مالی آنان کاست. شاه با ممنوع کردن جامه ی اسلامی، مدل غربی پوشش را رواج داد، کنترل امور ازدواج و طلاق را بدست گرفت، و با اسلامگرایان بر سر آزادی زنان وارد کارزار شد. شاه ورود زنان به اماکن عمومی را آزاد اعلام کرد، و حجاب و چادر اجباری را ممنوع کرد. همچنین در ۱۹۳۹، شاه عمل دهشتناک قمه زنی را که از رسوم تحریف شده ی مذهبی شیعیان است، ممنوع کرد. [۲۹] چنین رویه یی از سوی تجددگرایان ایرانی با

استقبال روبرو شد، اما روحانیون از آن خشمگین بودند. کاشانی که اغلب شاه به او می‌تاخت، آرام آرام و در نهان بر قدرت سیاسی خویش می‌افزود.

همانگونه که اخوان المسلمین در اواخر دهه ی ۱۹۴۰ در مصر به اقدامات تروریستی روی نهاد، در ایران نیز، کاشانی و همدستانش خشونت تروریستی را علیه شاه برانگیختند. در ۱۹۴۵، کاشانی به تاسیس شاخه ی ایرانی اخوان المسلمین با نام "فدائیان اسلام" به رهبری آخوندی افراطی به نام نواب صفوی، یاری رساند. یک رشته حملات تروریستی از سوی جنبش کاشانی انجام گرفت. از جمله تلاش برای ترور شاه بوسیله ی یکی از اعضای محفل اسلامی زیرزمینی و مرتبط با نشریه ی "پرچم اسلام" در ۱۳۲۷، ترور عبدالحسین هژیر، وزیر دربار شاه، بوسیله ی یکی از اعضای فدائیان اسلام در ۱۹۵۰، بقتل رساندن ژنرال رزم آرا، نخست وزیر، توسط یکی دیگر از فدائیان اسلام [خلیل طهماسبی]، آنهم درست در بحبوحه ی مذاکرات تهران با لندن بر سر حق مالکیت ایران بر منابع نفتیش، در ۱۹۵۱. شاه در خاطراتش می‌نویسد رزم آرا " هنگامی که به قتل رسید، توافق با کمپانی نفتی ایران و انگلیس را با خود داشت." [۳۰] بسیاری از دانش‌آموختگان ایرانی، از شاه گرفته و پایین‌تر، درباره ی پیوندهای بریتانیا با روحانیت ایران و جنبش اسلامی- حتی اگر اقدامات تروریستی آنها را شامل آن ندانیم- بدگمان بودند.

فریدون هویدا، سفیر ایران در سازمان ملل تا انقلاب سال ۱۳۵۷، که برادرش، امیرعباس هویدا، نخست وزیر ایران در خلال دهه ی ۱۹۷۰، پس از انقلاب ایران اعدام شد، می‌گوید: " بریتانیایی‌ها می‌خواستند امپراتوری خویش را نگاه دارند و بهترین راه برای نیل به این هدف 'تفرقه بینداز و حکومت کن' بود. انگلیسیان در همه ی جبهه‌ها بازی می‌کردند. با اخوان المسلمین در مصر و با آخوندها در ایران، اما همزمان با ارتش و خانواده‌های سلطنتی نیز وارد معامله می‌شدند." هویدا می‌گوید که بریتانیا اسلامگرایان را به دیده ی ابزاری برای گسترش قدرت و نفوذ خویش می‌نگریست. وی می‌افزاید:

"انها [انگلیسیان] با آخوند ها ارتباطات مالی داشتند. آنها برجسته ترین و متنفذترین روحانیون را می‌یافتند و از آنها پشتیبانی مالی می‌کردند. آخوند ها نیز زیرک بودند: آنها می‌دانستند که انگلیسی‌ها مهمترین قدرت جهان اند و مضافاً اینکه مساله بر سر پول بود. انگلیسی‌ها چمدان‌های پر از پول، به بازاریان و تجار ثروتمند که هر کدامشان مرجع تقلید مورد حمایت مالی خویش را داشتند، می‌دادند. این، شیوه ی انگلیسی‌ها بود." [۳۱] اشرف در خاطراتش درباره ی پیوندهای نامقدس میان انگلیس و روحانیون ایران می‌نویسد:

"بسیاری از روحانیون با نفوذ با نمایندگان قدرتهای بزرگ، و بیشتر با بریتانیا، پیوند داشتند. در ایران این گفته مشهور است که چنانچه عمامه ی آخوندی را بردارید، خواهید دید که روی دیگرش نوشته شده "ساخت انگلیس". آخوندهای شیعه قدرت نفوذ فراوانی در میان توده‌ها داشتند. برای دهقانان و عوام تشخیص مرز میان مذهب و سیاست دشوار بود." [۳۲]

اشرف، می‌افزاید که لندن، پس از جنگ دوم جهانی، در راستای استراتژی جنگ سرد برای دستیابی به خاورمیانه اسلامگرایی افراطی را نیرو بخشید. " با تشویق انگلیسیان، که آخوندها را نیرویی در مقابل کمونیسم می‌پنداشتند، مولفه‌های راست مذهبی افراطی در ایران که سالها سرکوب شده بود، دیگر بار رخ نمود." [۳۳]

شاه، پیش از مرگش در تبعید، در خاطراتش می‌نویسد که "حسین امامی" قاتل وزیر دربار شاه در ۱۹۵۰، پیوندهایی با فدائیان اسلام و بریتانیا داشت. شاه می‌افزاید: " او عضو گروه مذهبی فرامحافظه کاری، متشکل از متعصبان مذهبی واپسگرا بود و احتمالاً با سفارت انگلستان در تهران تماسهایی داشته است. بریتانیایی‌ها همه جا بودند، آنها با واپسگراترین بخش روحانیت ایران پیوند داشتند." [۳۴]

در اوایل دهه ی ۱۳۳۰، نفوذ بریتانیا در ایران دچار تهدید بود. از جنگ اول جهانی، بریتانیایی‌ها از نفت ایران برخوردار بودند. پس چندان شگفت آور نبود که آمریکا در آغاز

مصدق را بدیدی مثبت می نگریم. مصدق در جستجوی راهی برای مذاکره ی دوباره پیرامون قرارداد نفتی میان ایران و انگلیس برای سود بیشتر ایران بود، اما انگلستان شمشیر را از رو بسته و تهدید می کرد. واشنگتن که با لندن بر سر نفت خاورمیانه در تضاد بود، دولت مصدق را پاری کرد و به او سلاح فروخت، و در ۱۹۵۱ نیز، مصدق از واشنگتن دیدار کرد. تاریخدان برجسته یی می نویسد: "پرزیدنت ترومن در نامه یی به بریتانیا خواهان خودداری این کشور از تجاوز به ایران شد." [۳۵] اما هنگامی که مصدق طرح آمریکایی ها را برای فعالیت کمپانی های نفتی این کشور در ایران رد کرد، آمریکا نیز چهره ی دیگری به خود گرفت و علیه مصدق وارد عمل شد. ناگهان، سازمان تازه تاسیس سیا و MI6 بریتانیا با همراهی یکدیگر حکومت مصدق را سرنگون ساختند.

و اینک، کاشانی است که به میدان می آید. تا ۱۹۵۲، کاشانی متحد مصدق در جبهه ی ملی بود. اما آنگاه که ایالات متحده و بریتانیا علیه مصدق برخاستند کاشانی نیز او را ترک گفت و به صف مخالفانش پیوست. کاشانی تماس های پنهانی خویش را با گروه های اسلامی تروریستی مخفی نگاه داشت، اما در انظار، زیرکانه از فدائیان اسلام و هوادارانش فاصله می گرفت. سیا، بسیار خوب از میزان قدرت کاشانی آگاه بود. در گزارشی از سیا بسال ۱۹۵۲ با نام "چشم اندازهای نجات رژیم مصدق در ایران"، می خوانیم:

"از هنگام بازگشت مصدق به قدرت در جولای ۱۹۵۲، پیوسته گزارشاتی از تلاش برای براندازی حکومت وی دریافت شده است. اغلب کاشانی و افسران ارتشی را رهبران این تلاشها می دانند... چنین می نماید که درگیری ها و زد و خوردهای خیابانی میان نیروهای حامی مصدق و کاشانی سخت تر و جدی تر خواهد شد." [۳۶] سیا نیروهایی را که کاشانی می توانست بسیج کند "بازاریان و دستجاتی که پسران او می توانند سازمان دهند" و "افراطیون سازمان تروریستی فدائیان اسلام" بیان می کند. حتی اگر آن گزارش را تحلیلگران سازمان سیا نوشته باشند، واحد عملیات پنهانی این سازمان بیشتر با کاشانی برای بسیج نیروهای وی و انگیزتن "تشنجات خیابانی" همکاری می کرده است. در یادداشتی از وزارت خارجه ی آمریکا به تاریخ ۱۹۵۲، از زبان یکی از متحدان کاشانی در ضمن پیش بینی خشونت های خیابانی چنین آمده است که "شاید لازم باشد... کمونیست ها را سرکوب فیزیکی کنیم." [۳۷]

در میانه ی سالهای ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۳، سیا و MI6 به کاشانی و شماری چند از رهبران مذهبی ایران نزدیک شدند، و به آنها پول و تسهیلاتی برای بریدن از مصدق و حمایت از شاه پیشنهاد کردند. بگفته ی دوریل، "رهبران مذهبی به پیشخوانه ی پول، برای پذیرش ایجاد خطی بنیادگرایانه تر و جدایی از مصدق برانگیخته شده بودند." [۳۸] بریتانیایی ها با کمک شبکه ی جاسوسی گسترده یی که داشتند (این، شامل جاسوسانشان در سرویس سری اختصاصی کمپانی نفت ایران و انگلیس با نام اداره ی اطلاعات مرکزی نیز می شد) هدایت این فعالیت ها را در دست داشتند. البته بریتانیایی ها در عملیات پنهانی علیه مصدق خیلی پیشتر از آنکه آمریکایی ها وارد بازی شوند، فعال بودند، اما، طبق گزارشات، آمریکایی ها ارتباط عمده شان با کاشانی بود. [خانم] آن لمپتن، استاد مدرسه ی مطالعات شرقی و آفریقایی آکسفورد و افسر پیشین اینتلجنس سرویس بریتانیا، نقش پشت پرده را در براندازی مصدق داشت. در گزارشی از آن هنگام، می نویسد: "کاشانی مقادیر فراوانی پول از جایی گرفته است."، و می نویسد که احتمالاً منبع این مبالغ از سوی سیا بوده است. [۳۹]

از ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۳، کسی که عملیات پنهانی سیا را در ایران پیش می برد، "جان والر"، کهنه سرباز سازمان زیرزمینی آمریکایی بود. والر در خلال جنگ دوم جهانی به دفتر خدمات استراتژیک پیوست و بعدها تا دهه ی ۱۹۷۰ با سیا همکاری کرد. او بیشتر دوره ی جنگ دوم را در قاهره و تهران سپری کرد و با سن کمی که داشت مسوولیتهای مهمی چون

هدایت عملیات سیا به او واگذار گردید. والر چنین بیاد می آورد: " در سیا، در ۱۹ سالگی رئیس ضد جاسوسی بخش خاورمیانه می بودم. " در ۱۹۴۶، والر، در هنگامه ی بیست سالگی اش، نخستین دفتر جاسوسی آمریکا را در ایران پس از جنگ، با استخدام جاسوسان نازی پیشین برای همکاری با ایالات متحده در جریان جنگ سرد و کار با روسای قبایل ایرانی از جمله بختیاری ها، قشقایی ها و کردها، تاسیس کرد.

والر که اکنون دهه ی هشتم زندگی خویش را می گذراند، می گوید: " ما به مصدق علاقه داشتیم. یکی از خویشان او با یکی از افسران سیا ازدواج کرد. " اما چندان نپایید که امریکایی ها با بریتانیایی ها، که از مصدق بیزار بودند، همسو گردیدند. والر می افزاید: " ما به متحدان قدیمی خویش - بریتانیایی ها - تعهد داشتیم و نفت مساله ی ما بود. " بگفته ی والر آخوندها و بازاریان بیشترین کارشکنی را در برابر مصدق داشتند. او می گوید: "بازاریان و آخوند ها پیوندهای بسیار نزدیکی با هم داشتند، و روحانیون بر مردم و بویژه طبقات فرودست جامعه نفوذ داشتند. " [۴۰]

والر که به عنوان رئیس دفتر سیا در مدت ۷ سال اقامتش در ایران، روابط گرمی با کاشانی آتشین مزاج بهم زد، می گوید، کاشانی در میان همه ی رهبران مذهبی نقش مهمتری داشت. والر، لبخندی بر لب، بیاد می آورد: "من پرتزه یی از آخوند کاشانی نقاشی کردم. شاید باید بگویم آیت الله کاشانی! او اندک زمانی روبروی من نشست، و من ناچار شدم نقاشی را از روی عکس وی به پایان رسانم. " والر اصرار دارد که کاشانی هیچگاه "مامور" در بست سیا نشد - " شما یک آیت الله را مامور خود در سیا نمی کنید. " اما می افزاید که ایالات متحده و بریتانیا در ائتلاف ضد مصدقی مامورانی داشتند، "برخی از آنها در بکارگرفتن بازاریان و روحانیون بسیار چیره دست بودند. " والر در ادامه می گوید: " آشکار بود که روحانیون نقش مهمی داشتند... کاشانی به من گفت که به چه دلیل از مصدق روی گردانده بود. بگفته ی او، از آن رو که مصدق حزب توده را تحمل می کرد. حزب توده مترادف با شوروی ها بود و برای مذهبیون کمونیسم نا خوشایند.

کاشانی قدرت سیاسیش را از خدا می گرفت. این، درست مانند راست مسیحی در اینجاست. او آیت الله خمینی زمانه ی خویش بود. بر مساجد نفوذ داشت، نیز بر مردمان فرودست و فقیر و حاشیه نشین که بیشتر در جنوب شهر زندگی می کردند. از دیرباز روحانیون با بازاریان نزدیک بودند. "

آیا سیا مستقیماً به کاشانی پول پرداخت؟ به گفته ی والر، "آری چنین بود. نه تنها به کاشانی که به همراهان مورد نظر او نیز. برای تقویت کانالهای ارتباطی او با مردم جنوب شهر تهران و نیز برای اعلامیه نویسی و کارهایی از این دست به او پول پرداخت می شد. " والر با نیشخندی کنایه آمیز می افزاید که حتی آیت الله ها نیز فساد پذیرند، او با وسواس در گزینش واژه ها می گوید: "فکر می کنم کاشانی براسستی مذهبی بود، اما مرا به خاطر بدبین بودنم ببخشید. مذهبی بودن، شما را از گرایش به واقعیات سیاسی و پول یا مسائل جنسی باز نمی دارد. "

با حضور کاشانی در صحنه، سیا و MI6 ایجاد آشوب های خیابانی و برپایی تظاهرات ضد مصدق و کمونیست ها را آسان تر یافتند. قدرت کاشانی در میان توده های محلات فقیر نشین تهران و مساجد قابل توجه بود. کودتای نظامی که به سرنگونی مصدق انجامید با آشوب های خیابانی تحت حمایت مالی سیا و بوسیله ی جمعیت وفادار به کاشانی و سازماندهی روحانیون و سردسته های چاقوکشان همراه شد. والر برای نظارت بر کودتا از اداره ی مرکزی، به واشنگتن بازگشت و کریمت روزولت مشهور اجرای عملیات را در داخل بدست گرفت. دو برادر ایرانی تحت کنترل سیا، و سه برادر دیگر به نام رشیدیان، زیر نظر MI6، به شعبان جعفری، ورزشکار مشهور ایرانی پیوستند تا برای یکپارچه کردن ارادل و اوباش با کاشانی کار کنند. والر بیاد می آورد: " یکی از عاملان ما مردی بود که به او بی مخ می گفتند. او

قهрман زورخانه بود، همراه کردن او با خود برای ما مهم بود. او می توانست دسته یی از اوباش خیابانی را در اندک زمانی فراهم آورد."

دوریل می نویسد: "سیا و MI6 توسط برادران رشیدیان تماسهایی با روحانیون محافظه کاری چون آیت الله بروجردی و آیت الله بهبهانی که از پیشرفت های چپگرایانه ی مصدق و به خطر افتادن امنیت ملی' در هراس بودند، و نیز با روحانیون مخالف دولت در جبهه ی ملی و کاشانی و مکی که مدعی بودند در میان وزراء دولت بسیاری 'خداناباوران متمایل به کرمین' هستند، [۴۱] تماس گرفتند." والر به خاطر می آورد: "اسلام، در آن هنگام، هنوز ناتوان از پدید آوردن یک رهبری سازمان یافته بود. اما کمونیسم و اسلام هرگز با هم سازگار نبوده اند." [۴۲]

بخش مهمی از کار سیا در ایران در اوایل دهه ی ۱۹۵۰، کوشش برای انگیختن احساسات مذهبی ایرانیان علیه اتحاد شوروی بود. این تلاش ها همزمان با تجربه ی ایالات متحده در بکارگیری اسلامگرایان پر حرارت ضد کمونیست در مصر، پاکستان و دیگر نقاط بود. در ایران، تمرکز سیا متوجه حزب توده بود، اگرچه حزب توده هرگز تهدیدی جدی بشمار نمی رفت. مصدق که کمونیست نبود، از سوی ایالات متحده برای رسیدن بقدرت حمایت شد. اما آنگاه که مصدق نیز در سیاهه ی دشمنان سیا گنجانده شد، سیا همه ی کوشش خود را برای بی اعتبار ساختن او با دامن زدن به این پندار که مصدق تحت کنترل کمونیست ها است، بکار گرفت. اینکار بویژه با تبلیغات از سوی روحانیون انجام می گرفت. اینگونه تلاشهای تبلیغاتی بوسیله ی دو نفر از ماموران سیا به نامهای "دونالد ویلبر" و "ریچارد کاتم" که در ادامه به آنها می پردازیم، هماهنگ می شد.

در آن هنگام، تبلیغات بس سنگین بود، دوریل می نویسد:

"گام بعدی استفاده از حربه ی جنگ روانی بود. آیت الله بهبهانی که از آمریکاییان پول گرفته بود، در تلاشی آشکار برای بی اعتبار ساختن کامل چپ ها بیانیه هایی با امضای حزب توده و با جوهر قرمز رنگ منتشر و پخش کرد که در آن تهدید به 'بدار آویختن همه ی روحانیون از دروازه های شهرهای ایران' شده بود." [۴۳]

بگفته ی دوریل، سیا برای گرداندن امور تبلیغاتی از پوشش خبرنگاری برای ماموران خود استفاده می کرد؛ "کنت لاو" از نیویورک تایمز و "دونالد شویند" از آسوشیتدپرس. [۴۴] سیا نه تنها از روحانیونی چون آیت الله بهبهانی برای تبلیغ پیرامون خطر حزب توده و بدار آویخته شدن روحانیون، که امری خلاف واقع بود، استفاده کرد بلکه به عوامل فتنه انگیز و خشونت طلب خود پول پرداخت تا جامعه ی مذهبی ایران را برانگیزد. سیا و MI6 به **چاقوکشان** و عوام انگیزان پول پرداخت تا در نقش **هواداران و اعضای حزب توده**، دست به خشونت های خیابانی بزنند و به اماکن شیعیان یورش برند:

"اوباش به خیابانها ریختند... نکته ی کلیدی نقشه این بود که اوباش را بعنوان حامیان حزب توده جا بزنیم، و اینگونه [به عنوان خطر کمونیسم] بهانه ی مناسبی برای کودتا و از سر گیری قدرت شاه ایجاد شود. [ماموران MI6] جمعیتی از توده یی های بدلی، ترکیبی ناهمگون از پان ایرانیست ها و دیگران، که یکی از ماموران سیا ۵۰ هزار دلار به آنها پرداخت کرده بود، اجیر کردند. ریچارد کاتم می گوید: عوامل اینتلجنس سرویس "فرصت را غنیمت شمردند و مردمی را که تحت کنترل ما [آمریکایی ها] بودند به عنوان توده یی به خیابانها فرستادند. اینان نقشی فراتر از تحریک و فتنه انگیزی داشتند، و گروههای ضربتی بودند که به عنوان توده یی به مساجد و آخوندها سنگ پرانی می کردند." نویسنده ی دیگری می گوید: "هدف به هراس افکندن اکثریت ایرانیان و القای این باور بود که پیروزی مصدق، در حقیقت پیروزی حزب توده، اتحاد شوروی و لامذهبی است." [۴۵]

پس از بازگرداندن سلطنت شاه کوشیدند، تا غول اسلامگرایی را به شیشه بازگردانند. اما، اسلام سیاسی که از دهه ی ۱۹۲۰ در ایران زیر سرکوب بود، اکنون خود را به یاری سیا و

M16 باز می یافت. دیگر آرام کردن دوباره ی آن کار آسانی نبود. نیروهایی که شاه را در جریان انقلاب ۱۳۵۷ سرنگون ساختند، بخشی از همانهایی بودند که در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ او را به سلطنت بازگرداندند. در دهه ی ۱۳۳۰ شاه و سازمان مخفی ساواک با تکیه بر زور کوشیدند تا اسلامگرایان را تطمیع و فاسد کنند، و یا دست کم روحانیون و اسپرگرای چون خمینی را خنثی سازند. فریدون هویدا، سفیر پیشین ایران در سازمان ملل که برادرش سالیان درازی نخست وزیر بود، می گوید: "در دوره ی سلطنت شاه دولت نیز به روحانیون پول می پرداخت. بخشی از این پولها را برادرم پرداخت می کرد و مبالغی را نیز ساواک. ساواک آدمهای خود را در میان روحانیون داشت." [۴۶] با این همه شاه مایل بود اسلام را بعنوان امری متعلق به گذشته ها ی دور بدور افکند. و زمانی که جنبش ضد شاه در دهه ی ۱۳۵۰ بطور جدی آغاز نهاد، نه شاه و نه اطرافیان چاپلوس او نتوانستند دلیل آنرا دریابند. پس از کودتای ۱۳۳۲، کاشانی آرام آرام از دیدگان ناپدید گشت. اما دستیاران او شیوه ی کینه توزانه یی از اسلام سیاسی را پدید آوردند. و این، آغاز روی نهادن به سوی قدرت بود. دهه های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ برای خمینی درس آموز و تاثیر گذار بود. اگر چه نوشته های او در سالهای پس از جنگ دوم جهانی نشان از تنفر او از "دیکتاتوری سیاه" رضا شاه، که سلطنتش پس از شهریور ۱۳۲۰ با تبعید وی پایان یافت، داشت، اما نگرش سیاسی او در تغییر و تحول مدام بود. [۴۷] خمینی ذاتا مستعد افراختن پرچم دادخواهی روحانیت ناراضی شیعه ی ایران بود. او به کاشانی، نواب صفوی و فدائیان اسلام گرایش داشت و اندک اندک باورهایش را به سمت و سوی نگرش های رادیکال پالایید. باقر معین، زندگی نامه نویس خمینی می نویسد: "در این دوره آراء و نظرات خمینی چیزی میان نظرات روحانیت شیعه و گرایشات فدائیان اسلام بود." خمینی از روحانی محافظه کاری چون آیت الله بهبهانی حمایت کرد اما، "او سخت مخالف سکولاریسم بود، و در باورمندی به حاکمیت شریعت و تمایلات عملگرایانه استوار. به دیگر سخن، او در پی دیدارهایش با نواب صفوی برخی آراء او را گرفت. بگفته ی بیوه ی نواب، خمینی اغلب به دیدار نواب در منزلش می رفته است." [۴۸]

در این گذار، کاشانی مربی خمینی بود. "یکی دیگر از نشانگرهای عقاید خمینی در این دوره ستایش او از آیت الله ابوالقاسم کاشانی (۱۹۶۲-۱۸۸۲) بود. کاشانی از ۱۹۴۵ به فدائیان اسلام بسیار نزدیک بود.... خمینی نیز اغلب به منزل کاشانی رفت و آمد داشت. و شجاعت و استقامت او را می ستود. اینگونه، خمینی پیرامون مسائلی چون استعمار ستیزی، جهانی کردن اسلام، پراگماتیسم سیاسی و نیز پوپولیسم با کاشانی هم رای گشت." [۴۹] در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، خمینی با تروریست های فدائیان اسلام همراه بود؛ بر خلاف کاشانی که می کوشید فاصله ی خویش را با آنها نگاه دارد. اما کاشانی و خمینی پیوندهای نزدیک خویش را با یکدیگر نگاه داشتند و خمینی از توصیه ی کاشانی برای دوری از مصدق و حمایت از بازگشت شاه، پیروی کرد. تا این زمان، خمینی پیوندهایش با فدائیان را داشت و برای جلوگیری از اعدام نواب صفوی، در میانه ی دهه ی ۱۳۳۰ نیز تلاش بیهوده یی کرد. اما آیت الله زیرک از تجربیاتش در سال ۱۳۳۲ بسیار آموخت. او چنین می اندیشید که کاشانی و فدائیان اسلام بسیار سیاسی شدند و همه ی پیوندهای مهم خویش را با علمای شیعه در شهر مقدس قم گسیختند. از سوی دیگر کسانی چون آیت الله بروجردی، اگر چه خمینی دانش مذهبی او را می ستود، از سیاست بسیار دور بودند. از این رو، خمینی در خلال ۱۰ سال آینده بارها به دیدار علمای شیعه در قم رفت و برای اتحاد بخشهای سیاسی و مذهبی جنبش شیعه در ایران کوشید. چنین بود که خمینی در سالهای ۴۲ و ۴۳ به ناگاه بر صحنه ی سیاسی ظاهر گشت و جبهه ی مبارزاتی مهمی را در برابر شاه گشود.

اما ایالات متحده در این میان، اسلام را به فراموشی سپرده بود. شاه به سلطنت بازگشته و سلطنت او از امنیت کافی برخوردار بود. واشنگتن سهم قابل توجهی از نفت ایران را برای

کمپانی های نفتیش بدست آورده و سخت سرگرم تقویت ارتش شاه، نیروی پلیس و سازمان امنیتی مخوف او، ساواک بود. گرچه بخشی از روحانیت در سرنگونی مصدق [ایالات متحده] را یاری رسانده بود، اما شاه خودکامه تمایلی به تقسیم قدرت با هیچکس، خواه روحانیت و تجار یا لیبرال ها نداشت. از این رو اسلامگرایان آرام آرام و در نهان در جوشش بودند، بی آنکه شاه خود بدان آگاه باشد.

اکنون داستان اسلام سیاسی و اتحاد نوپایش با ایالات متحده به جهان عرب می رسد. ناصر، پیروزمند از جنگ سوئز در ۱۹۵۶ و همچنان ایستاده در برابر غرب، چالش جدی تری برای ایدئولوژیهای جنگ سرد دولت آیزنهاور می نماید. اخوان المسلمین مصر، در هم شکسته و در تبعید بود، و ایالات متحده برای متوقف کردن ناصر و حمایت از نیروهای ضد کمونیست و ضد ناسیونالیست در سراسر جهان عرب، به عربستان سعودی دست می یازید.

پایان فصل چهارم

پی نوشت ها:

۲۷. مصاحبه با شخصیت های سیاسی پیشین ایرانی.

28. Ashraf Pahlavi, *Faces in a Mirror: Memoirs from Exile* (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1980), pp. 8-9.

29. For an account of the secularizing measures undertaken by Shah Reza), p. 153. Pahlavi, see Dilip Hiro, *Holy Wars* (New York: Routledge, ۱۹۸۹).

30. Mohammed Reza Pahlavi, *Answer to History* (New York: Stein and Day, p. 84. ۱۹۸۰).

۳۱. مصاحبه با فریدون هویدا بتاريخ می ۲۰۰۴.

32. Ashraf Pahlavi, p. 6.

33. *Ibid.* p. 47.

Mohammed Reza Pahlavi, p. 59.

35. Mark J. Gasiorowski, *U.S. Foreign Policy and the Shah: Building a Client State in Iran* (Ithaca, N.Y.: Cornell University Press, ۱۹۹۱), p. 68.

36. Central Intelligence Agency, "Prospects for Survival of Mossadeq Regime in Iran," October 14, 1952, p. 2.

37. U.S. State Department, "C. C. Finch conversation with Dr. Sepahbodi," December 10, 1952.

38. Dorril, p. 566.

۳۹. کتاب دوریل جزئیات فراوانی درباره ی کودتای ۲۸ مرداد و حمایت اسلامگرایان از کودتا دارد. نیز در کتاب گازیوروفسکی با نام "سیاست خارجی آمریکا و شاه" و مقاله ی وی با نام "کودتا در ایران" چاپ شده در ژورنال مطالعات خاورمیانه در سال ۱۹۸۷.

40. John Waller, interview with the author, February 2004.

41. Dorril, p. 585.

42. Waller, Interview.

43. Dorril, p. 592.

44. *Ibid.*

45. *Ibid.*, pp. 592-93.

46. Hoveyda, interview.

۴۷. بخش بیشتر مطالب پیرامون خمینی در نخستین سالهای زندگی سیاسی او از نوشته ی درخشان باقر معین بعنوان زندگی نامه ی خمینی گرفته شده است.

Khomeini: *Life of the Ayatollah* (New York: Thomas Dunne Books, St. Martin's Press, 1999).

48. Moin, p. 60.

49. *Ibid.*, pp. 63-64.